هو العلیم

استغاثه وطلب سالک جهت وصول به ذات الهی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۳

- مجلس دوازدهم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَيك بِطَلِبَتِى وَ تَوَجَّهْتُ إِلَيك بِحَاجَتِى وَ جَعَلْتُ بِك اسْتِغَاثَتِى وَ بِدُعَائِك تَوَسُّلِى مِنْ غَيرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِك مِنِّى وَ لَا اسْتِيجَابٍ لِعَفْوِك عَنِّى بَلْ لِثِقَتِى بِكرَمِك وَ سُكونِ إِلَى صِدْقِ وَعْدِك.

من قصد کردم به سمت و سوی تو به خواست و طلب خودم و متوجّه تو شدم به حاجت خودم، و استغاثه‌ی خودم را به درگاه تو قرار دادم و به دعا و خواست تو توسّل خود را انجام دادم بدون اینکه مستحقّ باشم تو کلام مرا بشنوی و بدون اینکه مستوجب باشم بخشش تو را جلب کنم بلکه تمام

این‌ها به خاطر وثوقی بود که به کرم تو داشتم و آرامش و اطمینانی بود که به راستی وعده‌ی تو داشتم.

حضرت در اینجا به دو جهت همان‌طوری که اشاره شد یکی از نقطه‌ی نظر عبودیت و یکی از نقطه‌ی نظر ربوبیت، توجّه می‌دهند.

از نقطه‌ی نظر عبودیت حضرت می‌فرمایند که این طلب و توجّه و استغاثه و توسّلی را که من به سمت و سوی تو انجام دادم این ایجاب یک تعهّدی را نسبت به تو نمی‌کند حالا چون آمدم به سمت تو، تو باید استجابت کنی.

استماع با سمع فرق می‌کند. سمع یعنی شنیدن وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ[1] او می‌شنود و شنیدن او با شنیدن ما متفاوت است همان‌طوری‌که سمع در ما به معنای شنیدن است یک وقت ما یک مطلبی را می‌شنویم یک کسی یک حرفی می‌زند در آن گوشه، دارند با هم صحبت می‌کنند، طبعاً صدایش به گوش ما می‌رسد چه بخواهیم چه نخواهیم این را می‌گویند

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۳۷.

سمع. یک وقتی توجّه می‌کنیم ببینیم چه دارد می‌گوید این را می‌گویند استماع.

یک وقتی شما در جایی نشستید اتوبوسی تاکسی جایی دارید می‌روید صدای موسیقی به گوش شما می‌خورد چاره‌ای هم ندارید بگویید خاموش کن می‌گویند آقا جمهوری اسلامی است این هم رادیو اسلام است هیچی دیگر ما زبانمان بسته می‌شود حالا ما می‌گوییم آقا سرمان درد می‌گیرد راستش هم هست سرم درد می‌گیرد ما به حلال و حرامیش هم کاری نداریم آقا سرم درد می‌گیرد ولی آدم تا بگوید می‌گویند آقا اسلام است و جمهوری اسلامی است شما هم ساکت بشوید بسیار خب ساکت می‌شویم این را می‌گویند سمع یعنی به گوش انسان می‌خورد یک وقتی انسان نه! می‌خواهد گوش بدهد ببیند چه قشنگ می‌زند خوب می‌زند آدم خوشش می‌آید این می‌شود استماع سمعش گناهی ندارد اگر انسان در یک جایی باشد که نتواند جلوگیری از عمل حرام انجام بدهد و در اختیارش نیست اگر به گوشش بخورد عیبی ندارد در صورتی که خودش گوش ندهد بگوید ببینیم حالا چه می‌گوید حالا چه جوری

است اگر بخواهد گوش بدهد آن‌وقت پایش می‌نویسند برداشتی آن روز گوش دادی خوشت آمد این می‌شود استماع.

یک وقتی دو نفر نشستند دارند با هم غیبت می‌کنند این به گوشتان می‌خورد که الآن آن خانم آن آقا آن دو نفر نشستند دارند غیبت می‌کنند خب یک وقت توجّه نمی‌کنید در عین حال که صحبت‌های آن‌ها می‌خورد به گوشتان، یک وقتی نه گوش می‌دهیم چه دارند می‌گویند اینکه گوش می‌دهید حرام است غیبت برادر مؤمنی را کردن حرام است شرعاً و شنیدن آن هم شرعاً حرام است هر دو. اگر انسان در جایی هست و می‌بیند دارند غیبت می‌کنند باید جلوگیری کند ممانعت کند اگر ممانعت نکند عمل حرام غیبت کننده را بعینه و تماماً به پای او هم می‌نویسند[1] و می‌دانید که غیبت گناهش از زنا بیشتر است[2] ولی اصلًا ما به این مسئله توجّه نداریم.

---

[1] عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۲۸۳: قال [علی] علیه السّلام: **سَامِعُ الْغِيبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابَيْنِ.**

[2] الخصال، ج ۱، ص ٦٣: **الْغِيبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا.**

مرحوم شهید ثانی در کتاب منیة المرید ایشان در آنجا دارند من تعجّب می‌کنم از افرادی که وقتی که به آن‌ها می‌گویند شرب خمر استیحاش می‌کنند وحشت می‌کنند وقتی که می‌گویند دزدی وحشت می‌کنند وقتی که می‌گویند سرقت وحشت می‌کنند وقتی که می‌گویند فرض کنید که ربا وحشت می‌کنند وقتی که می‌گویند زنا وحشت می‌کنند امّا نسبت به غیبت این‌طور نیستند می‌نشینند یک ساعت همین‌طور غیبت کردن و اسرار یک مؤمنی را رو کردن.

و این را شما بدانید خدای متعال خیلی غیور است یک وقت انسان یک گناهی انجام می‌دهد گناه شخصی است خب توبه می‌کند علی کل حال، یک وقتی گناهش به غیر مربوط می‌شود اینجا خدا نمی‌گذرد و حسابی تو کاسه‌ی آدم می‌گذاردها حسابی می‌گذارد هم‌چنین می‌گذارد که آدم خلاصه نمی‌فهمد که از کجا خورد از کجا خورد.

مسأله‌ی غیبت یکی از آن موارد است که ما خیلی سهل می‌گیریم خیلی سهل می‌گیریم دیگر حالا چه برسد به تهمت که آن دیگر واویلا است همین‌طوری

می‌نشینیم از این می‌گوییم از آن می‌گوییم این این کار را کرد آن آن کار را کرد این آقا این‌طور کرد این آقا فلان کرد خبر نداریم که داریم با غیرت خدا بازی می‌کنیم با غیرت خدا داریم بازی می‌کنیم. این‌هایی که خدمتتان عرض می‌کنم مسائلی است که در عالم تجربه به ثبوت رسیده.

روایت داریم کسی که یک سِرّ برادر مؤمنش را فاش کند خدا سِرّ او را فاش می‌کند. کسی که یک مسئله‌ایی، یک وقت یک چیزی هست که واضح است روشن است یک شخصی یک عمل حرامی را انجام می‌دهد همه هم می‌دانند فرض کنید که ریشش را می‌تراشد خب این را همه می‌دانند ریش تراشی حرام است و این هم توی خیابان راه می‌رود و همه هم می‌بینند حالا بگویند فلانی ریشش را می‌تراشد خب اشکالی ندارد خودش دارد می‌تراشد می‌آید بیرون دیگر، می‌گوید من این هستم دیگر، خودش دارد این کار را انجام می‌دهد دیگر.

امّا یک وقتی یک کاری انجام داده کسی نمی‌داند، حالا چه خلاف یا اینکه مناسب نباشد آدم بلند بشود

بیاید برای افراد دیگر آن را بیان بکند که فلانی! مثلًا این این‌طور است من آن روز دیدم این فرض کنید توی خیابان راه می‌رفت و مثلًا فلان کار را انجام داد یا دیدم در منزلش بود و فلان کار را انجام داد این کار کار شخصی است خدا همین را به سر آدم می‌آورد همین را به سر آدم می‌آورد یک جوری مقدّمات چیده می‌شود یک جوری وسائل و اسباب فراهم می‌شود که اصلًا انسان نمی‌داند چه شد یعنی از کجا خورد یک قضیه‌ای که اصلًا هیچ ارتباطی با انسان ندارد دری و تخته‌ای جور می‌شود یک چیزی یک مسئله‌ای هیچ کار هم آدم نمی‌تواند بکند هیچ کار نمی‌تواند بکند.

این‌ها مال چیست؟ این‌ها به خاطر این است که آن روز شما فلان کار را انجام دادید فلان حرف را زدید فلان آبروی برادر مؤمنت را بردی جلوی افراد دیگر، خدا هم می‌آید آبرویت را می‌برد آن هم خوب بلد است چرا؟ چون تمام سلسله‌ی علل و اسباب همه دست خودش است همه دست خودش است قشنگ خوب می‌داند چه جوری مهره‌ها را بچیند و بعد آن نتیجه را بگیرد.

لذا یکی از زشت‌ترین عاداتی که اتفاقاً ما شرقی‌ها داریم غربی‌ها این‌طور نیستند مثلًا فرض کنید که اگر ما در یک جا هستیم البتّه آن‌ها از این نظر خوب هستند ولی از یک جهت دیگر خُب خوب نیست

مسئله عادات آن‌ها از این نظر خوب است از این جهت که اگر یک شخصی توی خیابان می‌رود جایی ایستاده چیزی دستش است دارد با کسی حرف می‌زند آن‌ها با کسی کاری ندارند راهشان را می‌کشند می‌روند حالا یکی کنار خیابان ایستاده دارند با هم حرف می‌زند کاری ندارند مثلا فرض کنید که چیزی می‌خواهد بخرد، دیگران هم هستند تو صف و این‌ها، هیچ کس نمی‌گوید الآن او دارد به او چه می‌گوید و [او] چه جوابی دارد به این می‌دهد نه! هر کس دنبال کار خودش است یا اینکه فرض بکنید یک شخص می‌خواهد وارد منزلش بشود حالا چه منزل می‌آورد چه بیرون می‌برد با چه ماشینی می‌آید لباسش چه رنگی است هیچ به این‌ها کاری ندارند.

از این نقطه‌ی نظر خب این یک عادت خوبی است امّا از این نقطه‌ی نظر که نه! این قضیه بخواهد جوری باشد که اصلًا نسبت به مسائل هم بی‌توجّه باشند از این نقطه‌ی نظر صحیح نیست ولی ما شرقی‌ها این‌طور نیستیم آقا! تا سر تا پای طرف را درنیاوریم ولش نمی‌کنیم، آقا به تو چه ربطی دارد؟ این الآن آمد رفت آنجا، که بود چه کرد لباسش چه رنگی بود الآن دارد با او حرف می‌زند چه دارد می‌گوید [او] دارد چه جوابش را می‌دهد این کاغذی که دستش است پاکتی که دستش هست چه جوری هست چه تویش است.

و این خیلی زشت است و این برای حال انسان خیلی مضرّ است من خیلی دیدم افرادی که یک قضیه اتّفاق افتاده، اصلًا به این‌ها ربطی ندارد می‌خواهند چند و چون آن را دربیاورند اینکه بود این چه بود چه کار کرد بابا ول کن برو پی کارت به تو چه ربطی دارد؟ این‌گونه افراد صد سال بخواهند نماز بخوانند نماز شب بخوانند یک قدم حرکت ندارند همه‌اش در جا می‌زنند یعنی این یک حالتی است که برای انسان توقّف را به وجود می‌آورد، توقّف را به وجود

می‌آورد.

آقا جان اینقدر ما بدبختی و بیچارگی داریم که اصلًا نوبت به این نمی‌رسد که بخواهیم به کارهای افراد دیگر مراجعه کنیم گاهی اوقات می‌شود اتّفاق افتاده برای خیلی‌ها برای ما هم اتّفاق افتاده مثلًا یک زیدی دارد به یک جایی تلفن می‌زند مشخص است از طرز تلفنش یک خبری است من هم سرم را می‌اندازم می‌روم پی کارم، چه اصلًا حالا انسان بگیرد بنشیند حالا این چه شده چه قضیه‌ای شده یک وقتی یک قضیه‌ای است که مربوط به شخص انسان است امّا حالا یک جا دعوا شده من بروم ببینم مثلًا این دعوایی که در فلان خانواده [شده] چه بود به من چه ربطی دارد؟ اصلًا به ما چه ارتباطی دارد یا فلان قضیه اتّفاق افتاده فلان عروسی شده فلان دعوا شده فلان جدایی شده فلان موت اتّفاق افتاده فلان .... التفات کردید ولی خیلی‌ها اینجور نیستند اگر یک کسی یک کاری انجام بدهد باید برویم ببینیم این چه بوده چه جوری فرض کرده ارتباطی هم [به ما] ندارد ما می‌خواهیم ارتباط بدهیم بین خودمان و بین آن

قضیه، در واقع ارتباط ندارد.

این‌گونه افراد اصلًا حرکت ندارند اصلًا در سیرشان رشد ندارند صد سال دور خودشان می‌چرخند صد سال دور حال و هوای خودشان می‌چرخند.

یک شخصی فرض کنید که می‌آید با من صحبت می‌کند دیده شده بعضی‌ها نگاه می‌کنند ببینند این چه دارد به من می‌گوید بابا یک مسئله‌ی خصوصی را دارد به من می‌گوید. ها؟ یک مسأله‌ی خصوصی دارد به من می‌گوید حالا حتماً انسان از طرز صحبت و این‌ها بداند که مثلًا قضیه چه است من یک وقتی در یک جا می‌خواندم که یکی از کارهایی که سازمان‌های جاسوسی دنیا انجام می‌دهند این است که کیفیت صحبت کردن شخص را از طرز حرکت صورت و دهان او بفهمند فرض کنید یک شخصی در فاصله‌ی من باب مثال سی متری نشسته دارد با یک نفر صحبت می‌کند خوب صدایش به گوش انسان نمی‌رسد امّا این‌ها جوری یاد می‌دهند که می‌فهمند الآن آن دارد به آن چه می‌گوید یعنی از این طرز صحبت و حرکت دهان و لب‌ها، آن‌ها می‌فهمند

که الآن دارد فلان حرف را می‌زند حالا ما هم داریم همان کار را انجام می‌دهیم ما هم داریم همان برنامه را انجام می‌دهیم.

مرحوم آقا می‌فرمودند که انسان باید فقط سرش به کار خودش باشد بله یک مسئله است که به شخص او مربوط است تازه آن‌که به شخص او مربوط است باز هم چرا انسان بخواهد قبل از اینکه موعدش برسد خودش به استقبال آن برود؟ سر وقتش می‌آید و به او می‌رسد دیگر. الآن بروم بشنوم تا اینکه آمادگی داشته باشم برای اینکه بدانم چه بکنم نه آقا جان! هر چیزی که مربوط به انسان است خودش در وقت خودش می‌آید و برای انسان روشن می‌شود. آخر یک مقداری هم ما باید آن طرفی فکر کنیم یک مقداری مسئله را به آن طرف‌تر مَنْتَسَب کنیم دائماً اینکه بخواهیم مرتّب قضایا را در مسائل جزئی و این خلاصه عالم اعتبارات و عالم تخیلات بررسی کنیم که آخر به جایی نمی‌رسیم عزیز من! این راهی است که تجربه شده و گفتند. راهی است که رفتند و تجربه کردند و آمدند بیان کردند هر کس

گوش داد بهره می‌گیرد و هر کس گوش نداد بهره نمی‌گیرد سرمان را باید به کار خودمان داشته باشیم حساب خود را داشته باشیم به کس دیگر نباید کاری داشته باشیم افراد دیگر کار دیگر انجام می‌دهند به ما چه مربوط است؟ آن شخص دارد فلان کار را انجا می‌دهد به من چه مربوط است یا اینکه برویم فرض بکنید که من باب مثال، افرادی که مثلًا حسابی دارند کتابی دارند با انسان، برویم جستجو کنیم شروع کنیم مطالبی را به دست بیاوریم برای روز مبادا آن مطالب را مورد استفاده [قرار بدهیم.] آقا این همه‌اش شیطان است همه‌اش دور زدن در حول و حوش حریم شیطان است.[1]

ملائکه حریمی دارند و شیاطین حریمی دارند حریم ملائکه عبارت از عفو است و اغماض است و گذشت است و صرف نظر کردن است و مطلب را به دید توحید و وحدت نگریستن است و به کار کسی کار نداشتن است و به امور خود پرداختن است این‌ها حریم ملائکه است.

---

[1] روایت مربوط که این کار کفر است ...؟؟؟؟

حریم شیطان فضولی کردن است و سر از کار دیگران در آوردن است و این‌ور و آن‌ور سرک کشیدن است و این چه می‌کند و آن چه می‌کند است و زد و بست و ..... این‌ها چه است؟ حریم شیطان است کاملًا هم مشخص است هر دو حریم مشخص است هر دوتای آن مشخص است.

و این را هم به شما بگویم تجربه شده همه دیدند خود ما هم دیدیم من هم دیدم هر وقت به حریم شیطان بروید غیر از بدبختی و بیچارگی و فلاکت و سردرگمی نصیبی ندارد هر وقت به حریم ملائکه بروید غیر از انبساط و راحتی و کیف و نعشگی و خلاصه، بی‌خیالی و نه بی‌خیالی منفی، بی‌خیال فلان هیچی نداریم.

آمدند به ما گفتند آقا در فلان جا دارند راجع به شما صحبت می‌کنند گفتم اینقدر که آن‌ها حرف می‌زنند کمی از بسیار است، می‌خواست بگویم پس تو که آنجا هستی مواظب باش ببین چه می‌گویند بیا به من بگو. گفتم نه آقا جان آنقدر که آنجا از من می‌گویند تازه کمی از بسیار است. هیچی. هم آن

گذشت هم آن گذشت هم سالیانی از آن می‌گذرد.

حالا اگر ما بلند می‌شدیم می‌رفتیم خب شما که توی آن مؤسسه هستید شما که توی آن شرکت هستید و فلان خب برو گاه گاهی هم یک ضبطی با خودت بردار و خلاصه ببین چه می‌گویند، چه می‌شد؟ چه می‌شد واقعاً؟ یک جهنّمی می‌شد یک آش شله قلم‌کاری می‌شد یک در به دری می‌شد یک گرفتاری می‌شد یک کلاف سردرگم، این بگو آن بگو، برو بابا. به ما آمدن گفتند فلان شیخ در کجا دارد یک جزوه‌ای می‌نویسد که پنجاه مورد از مواردی که شما دروغ گفتید و خلاف گفتید دارد در آنجا ثبت می‌کند گفتم پانصد مورد هم من اضافه می‌کنم بدهید او بنویسد پانصدتا هم ما به او می‌دهیم.

به شیخ ابوالحسن خرقانی رضوان اللَه علیه فرمودند، ما را چه که خودمان را به این بزرگان قیاس کنیم استغفرُ اللَه استغفر اللَه، هزار مرتبه ما کجا؟ خاک عتبه‌ی این‌ها را باید به چشممان کنیم.

آمدند به شیخ ابوالحسن [گفتند] فلان شیخ در فلان جا گفته اگر شیخ ابوالحسن قطره است ما

دریاییم و اگر او دانه است ما خرواریم. گفت: به او بگویید آن قطره و دانه هم مال تو، ابوالحسن آن قطره هم نیست دانه هم نیست![1] راحت، راحت کرد خودش را. ببینید حریم ملائکه مشخص است حریم ملائکه در آن رُوح است. راحتی است حالا آن دارد خودش را و پدرش را درمی‌آورد مرتّب دارد سند جمع می‌کند بگذار برود جمع کند اینقدر جمع کند من هم یک مقدار به او می‌دهم جدّی گفتم‌ها! جدی من به آن می‌دهم شوخی نکردم، جدّی ها.

من تعجّب می‌کنم افرادی که یک هفته یک ماه یک ماه پیش مرحوم آقا رضوان الله علیه بودند ولی چیزی از این مطالب سر در نیاوردند خیلی تعجّب می‌کنم یعنی برای رسیدن به این مسائل یک ماه پیش این بزرگ کفایت می‌کرد حالا یک سال دو سال بیست سال! اما خیلی عجیب است باید به خدا پناه ببریم لَمْ یجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ[2] کسی که خدا برایش نور قرار نداده ... نور یعنی میزان

---

[1] مصدر؟؟؟

[2] ۱. سوره نور (۲٤) آیه ٤۰.

سنجش، نور یعنی وسیله‌ی ادراک. شخص دارد شرکتش را انجام می‌دهد دارد تجارتش را می‌کند دارد کسبش را می‌کند کارخانه‌دار است دارد جنس تولید می‌کند می‌آیند به او می‌گویند آقا فلان شخص دارد در فلان جا فلان کار را انجام می‌دهد، کاری نداشته باش، چه کار داری به کارش، آن الآن دارد در آنجا آن کار را می‌کند بکند آقا این جنسی که شما دارید وارد می‌کنید فلان کس رفته زودتر وارد می‌کند بگذار بکند حالا آدم بیاید و یک جوری بکند بزند روی دستش، یک کاری بکند مال او تعطیل بشود، مالِ خودش بشود. همه‌ی این‌ها چیست؟ حریم شیطان است شیطان هم حریم دارد برای خودش، قدرت دارد، ما هم کسی هستیم فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ[1] خدایا من را نگهدار تا روز قیامت یک حسابی از این بنی‌آدمت برسم یک حسابی برسم خدا می‌گوید باشد برو حساب برس ولی تو کار ما را راحت کردی خیال نکن، خیال نکن از ما کم کردی نه آقا جان! آن‌هایی که به درد این بار و بارگاه نمی‌خورند به

---

[1] ۲. سوره ص ۳۸) آیه ۸۲.

جای اینکه ما بیاندازیم آن‌ها را بیرون، به تو می‌سپاریم تو برو بیانداز بیرون، کار ما را راحت کن هرچه به درد نمی‌خورد تو بایست جلویش، تو برو دور قلبش دور بزن، برو دور قلبش [و او را] وارد حریم خودت بکن.

آی کسانی که وارد حریم شیطان می‌شوید بدانید که ناخودآگاه از کجا دارید می‌خورید؟ از کجا دارید محروم می‌شوید؟ بعد همه‌ی مسائل هم مشخص است همه‌ی مسائل مشخص است همان وقتی که ما نشستیم و داریم نقشه می‌کشیم همان وقت قرآن را باز کنیم دو صفحه قرآن بخوانیم بعد از اینکه قرآن را خواندیم ببینیم حال قبل را داریم؟ می‌بینیم نه می‌گوییم ولش کن، این ولش کن مال چیست؟ چون دو صفحه قرآن را خواندی الآن می‌گویی ولش کن پس یا این درست یا آن؟ یا آن غلط است یا این؟ کدام از این دوتا [غلط است؟] اینکه نمی‌شود غلط باشد پس باید بدانیم این معیار چیست؟ هر وقت حالمان خوب می‌شود می‌بینیم چه؟ نسبت به آن حریم شیطان کم‌علاقه و کم‌ارتباط هستیم همین

ملاکاتی که عرض کردم هر وقت نسبت به روحانیت یک مقداری حالمان تغییر پیدا می‌کند می‌بینیم نسبت به حریم شیطان تمایل داریم آن چیزها و نقطه‌هایی که در این حریم قرار دارد ما نسبت به آن‌ها تمایل داریم.

این برای چه است؟ این برای این است که نفس تعلق و راهش به این سمت است، به این سمت. آمدند به مرحوم آقا گفتند آقا فلان شخص در مجلس خودش در فلان شهر فلان آقا نسبت به شما نسبت‌های خیلی چیزی می‌دهد خیلی بر علیه شما دارد چیز می‌کند خلاصه صحبت می‌کند و فلان و این حرف‌ها، حرف می‌زند. اجازه می‌دهید که ما برویم در آن مجلس فلان چیز بکنیم ایشان فرمودند:

ای آقا ای آقا بالأخره هر دو راه باید مشتری داشته باشد چرا شما مشتری‌های آن را می‌گیرید؟ هر دو باید مشتری داشته باشد چرا می‌روید مشتری‌ها را می‌گیرید؟ مشتری‌های ما این‌ها هستند آن هم بالأخره باید یک مشتری داشته باشد. بی‌خیال باشید.

ببینید چقدر با سِعِه برخورد کردن و چقدر عقلایی الآن هم آقا از دنیا رفته هم آن شیخی که

حرف می‌زد، هر دو از دنیا رفتند حالا آنجا باید حساب پس بدهد حالا می‌رود آنجا، آنجا که دیگر این دنیا نیست بنشینید مرید جمع کنید هرچه دلتان می‌خواهد بگویید بیا اینجا یکی یکی حرف زدی باید از عهده‌ی یکایک حرف‌هایی که زدی بر بیایی و بعد هم بله دیگر، همه چیز آماده! این سری می‌روند یک سری دیگر می‌آیند، این سری می‌روند یک سری دیگر می‌آید همه چیز آماده؛ خب کار آقا معلوم است حال و هوایش هم معلوم است همه چیز مشخص است.

شما نگاه بکنید به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ببینید حضرت در طول حیات خود این چنین نبود؟ این چنین نبود؟ بلند می‌شد شخص جلوی جمعیت نسبت به حضرت حرف‌های زشت می‌زد، علی این حرفی که می‌زنی از خودت می‌زنی یا از قرآن است و از کتاب خدا می‌زنی؟ آخر یک کسی می‌آید به امیر مسلمین به حاکم مسلمین یک هم‌چنین حرفی می‌زند؟ امّا امیرالمؤمنین چه برخوردی دارد؟ ولش کنید یا حرفش درست است یا غلط است، اگر

درست است ما باید اطاعت کنیم اگر غلط است خودش باید جواب بدهد. چقدر راحت چقدر راحت و این حرف را چه کسی می‌زند؟ آن شخصی این حرف را می‌زند که خودش رسیده به مطلب، به واقع رسیده، به حقیقت مطلب رسیده باکی دیگر ندارد هر کس هر چه می‌خواهد بیاید بگوید بگوید، باکی ندارد اما آن کسی که ضعیف است در نگرانی و اضطراب است همیشه، آن کسی که نقص دارد همیشه در تذبذب و دگرگونی است آن کسی که دستش به جایی بند نیست مرتب می‌خواهد دستش را یک جا بند کند، چیزی از دستش نرود. آن کسی که نه! دلش به دریا وصل است دلش به خدا وصل است این‌طور نشد یک طور دیگر، این جور نشد جور دیگر. این حریم می‌شود چه؟ حریم ملائکه و اگر انسان وارد بشود آن‌ها مرتب تأییدش می‌کنند و اگر انسان این طرف وارد شود این‌ها می‌آیند مرتب تأییدش می‌کنند مرتب تأیید می‌کنند تأیید می‌کنند یک‌دفعه می‌بیند آخ آخ آخ اوضاع به هم ریخته چه جور که دیگر نمی‌شود درستش کرد! هم‌چنین ریخته به هم، هم‌چنین کدورت گرفته، هم‌چنین ....

چرا؟ مرتب رفته رفته مرتب وارد شده مرتب وارد اعتبارات شده مرتب وارد کثرات شده مرتب حرف و نقل شنیده مرتب، مرتب .... بابا اگر آهن بود تا حالا سوهان این را تمامش کرده بود.

اینکه قلب است چه بر سر این قلب داری می‌آوری؟ آخر این قلبی که باید محل رحمان باشد این قلبی که باید جای خدا باشد چه داری تویش می‌ریزی؟ تهمت و غیبت و سب و نمامی و این را شنیدن و آن را شنیدن و لغو و حرام و دخالت در کار دیگران و سر از کار دیگران درآوردن و آن‌طور و آن‌طور، همه چیز در همه چیز یعنی اگر انسان واقعاً بخواهد مسئله را پی بگیرد می‌بیند در تمام شراشر وجود و در ذرات حیات خودش این مسئله هست فلان جلسه بوده چه کسانی بودند در آن جلسه؟ ما که نبودیم ببینیم چه کسانی بودند؟ چه کار داری چه کسانی بودند؟ فلان صحبت بوده چه کسانی رفتند توی آنجا و چه کسانی نرفتند؟ فلان مسافرت بوده چه کسانی رفتند چه کسانی نرفتند؟ فلان کار انجام شده چه کسانی شریک بودند؟ همه‌ی این‌ها

اعتبارات است همه‌ی این‌ها خیالات است همه‌ی این‌ها. آن آدمی که باید خودش را بپاید دیگر جا نمی‌گذارد برای اینکه به دیگری برسد.

روایت عجیبی است این روایت را اگر مرحوم آقا فرمودند عنوان بصری را هفته‌ای یك بار بخوانید من می‌گوییم هر روز بخوانید. پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلم فرمودند: کفی لِلْمَرء أن شتغِلِ بعیوبه عن عیوب الناس؛[1] مرد بیاید به عیب‌های خودش بپردازد او را کفایت می‌کند که سراغ عیب‌های دیگران برود، واقعاً همین الآن، همین افرادی که ما الآن در اینجا هستیم همه ما با هم همه ما با هم، بنشینیم با خودمان فکر کنیم ما چندتا عیب داریم؟ چندتا عیب داریم؟ نمی‌شود بگوییم که نداریم. کلاهمان را قاضی کنیم بین خود و بین خدا، دیگر سر خدا را که دیگر نمی‌توانیم گول بزنیم خودمان هستیم دیگر، مجلس خودمانی است دیگر، با هم دیگر خیلی رودرواسی نداریم یعنی ما واقعاً

---

[1] تحف العقول، ص ۲۸۲: **وَ کَفَی بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِعَیْبِهِ لِنَفْسِهِ عَنْ عُیُوبِ النَّاسِ.**

عیب نداریم؟ هیچ عیب [نداریم؟] آنکه عیب ندارد فقط خداست می‌گویند گل بی‌عیب فقط خداست ما واقعاً هیچ عیبی نداریم؟ آیا در طول زندگی امتحانات که پیش آمده خودمان را به خودمان نشان نداده؟ نقطه‌ی ضعف‌های خودمان را در طول این زندگی به دست نیاوردیم؟ اگر نیاوردیم که دیگر خیلی باید ناامید باشیم از خودمان، بعید می‌دانم، این‌طور [نیست،] می‌دانید، هم من می‌دانم عیب‌هایم چه هست هم شما می‌دانید عیب‌هایتان چه است همه می‌دانیم هر کس برای خودش یك عیب دارد آدم عیب دارد دیگر، عیب نداشته باشد کامل است دیگر، پس این راه سیر و سلوك برای کیست؟ برای اینکه عیب‌ها همه به کمال برسد دیگر، همه‌ی عیب‌ها برطرف بشود دیگر، راه و روشی که بزرگان هم آمدند و پیشنهاد کردند برای همین بود دیگر.

مرحوم آقا می‌فرمودند این حرف‌هایی که ما بیست سال زدیم به خاطر این است که یک یک، به مطالب و عیب‌های خود برسیم و الّا اگر قرار بر این

بود که تصرّفی بشود خب پیغمبر تصرّف می‌کرد پیغمبر معجزه می‌کرد ایشان می‌گویند این مجالسی که ما داشتیم شب‌های سه‌شنبه روزهای جمعه، عصرهای جمعه فلان کذا همه‌ی این‌ها مطالبی بود که به عیب‌های خودمان برسیم، منتهی نمی‌گرفتیم ما! یعنی ما نمی‌گرفتیم، نمی‌دیدیم. ایشان می‌فرمودند که آدم زرنگ آن آدمی است که وقتی یک ولی خدایی دارد صحبت می‌کند کاملًا چشم‌هایش را متوجّه او بکند و ببیند آن حرفی که دارد می‌زند مربوط به آن است این آدم [زرنگ است] و من این مطلب را در خود مرحوم آقا می‌دیدم یعنی در جلساتی که خب بودیم با مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه وقتی که صحبت می‌کردند ایشان، من دیدم جوری ایشان به مرحوم آقای حداد توجه دارند که انگار تمام حواس متوجّه است و اصلًا هیچ به یمین و یسار التفاتی ندارند، تمام توجّه به این است که مطلب از کجا برمی‌خیزد و به کجا می‌خواهد بخورد این‌طور ایشان دقّت داشتند توی صحبت‌ها و توی مطالب ایشان، به این کیفیت بوده. ما اینقدر آقا برایمان گفتند همین‌طوری صبح این آقا تو دست ما

بود صبح ایشان هی حرف می‌زد صبح، بنده خودم در مجلسی بودم که ایشان نسبت به یک قضایایی داشتند نظر خودشان را بیان می‌کردند منتهی نمی‌توانستند صریحاً بگویند، همین که آن مجلس تمام شد من دیدم یک عدّه‌ای آمدند آقا عین برّه! دیدی آقا این را گفت دیدی تأیید کرد فلان!!! حیف حیف حیف آن نان، حیف آن جو، واقعاً یک ساعت این آقا پدر خودش را درآورد تا اینکه یک حرف ....، تازه این آقا درآمده، دیدی، دیدی گفت، دیدی تأیید، دیدی حرف ما را زد، دیدی شما مثلًا فلان هستید، عجب خیلی عجیب است چرا این‌طور است؟ می‌دانید چرا؟ چرا یک شخصی یک ساعت صحبت بکند و بعد این‌طور یک شخص نتیجه [بگیرد؟]

به خاطر این است که از اول با پیش فرض دارد این را می‌شنود یعنی در ذهن خودش یک مطلبی را نگهداشته و می‌خواهد آقا را به دنبال مطالب خودش بکشاند نه خودش را به دنبال مطالب آقا! التفات کردید، مثل اینکه دو نفر با هم دعوا دارند می‌روند

محکمه، تمام همّ و غمّ این این است که آن را بکوبد آن را بکوبد جلوی قاضی، آن هم تمام همّ و غمش این است که این را بکوبد حالا اگر قاضی حکم نکرد یک مطالبی را گفت به [طور] کلی، دیدی دیدی حق را به من داد آن هم می‌گوید دیدی حق را به من داد امّا اگر نه و این کار دارد وقتی که دو نفر می‌روند در آیه‌ی قرآن داریم وقتی که می‌روید پیش پیغمبر چه جوری بروید؟ با پیش‌فرض؟ نه! با پیش‌فرض نروید.[1]

چند نفر آمدند پیش ما، حدود پنج سال پیش، راجع به یک مسئله‌ای، وقتی که من در مشهد بودم با من بحث کنند خب حالا بگذریم از حواشی و جوانب قضیه که اصلًا آن‌ها در این حد نبودند که اصلًا بیایند صحبت بکنند. اول سؤالی که من از آن‌ها

---

[1] شاید این آیه منظور آقا باشد؛ گروه مصدر لطفا نظر بدهند؟؟؟؟

سوره نساء (٤) آیه ٦٥: ﴿ فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً.﴾

امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵: « سوگند به پروردگار تو (ای پیامبر) که این مردم ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در مشاجرات و مرافعاتی که بین آنها اتّفاق می‌افتد، تو را به عنوان قاضی و حکم قرار دهند؛ و پس از آنکه حکم کردی، ابداً در دل خود نسبت بدان حکم، گرچه بر علیه ایشان باشد، گرفتگی و ناراحتی نداشته باشند، و به تمام معنی الکلمه تسلیم باشند ».

کردم این بود آیا شما با پیش‌فرض آمدید پیش من یا اینکه نه آمدید مطلب بفهمید؟ دیدم همه ساکت شدند گفتم خب روشن است دیگر، شما آمدید بنده را محکوم کنید یا آمدید حق مطلب را بفهمید؟ یکی از این‌ها گفت نه! آمدیم حق را بفهمیم گفتم پس اعتراف کردید؟ گفت بله گفتم حالا من از شما سؤال می‌کنم شما از من می‌خواهید سؤال کنید من از شما سؤال می‌کنم یک سؤال کردم یک جوابی داد به جوابش جواب دادم ماند گفت نه این‌طور است گفتم دیدید حالا با پیش‌فرض آمدید من می‌گویم به این جواب شما این ایراد وارد می‌شود این ایراد هم به هر کسی بگویید قبول می‌کند چرا قبول نمی‌کنید؟ چرا تو قبول نمی‌کنی؟ گفتم اگر صد نفر اینجا باشند ایراد مرا می‌پذیرند گفتم حالا فهمیدید؟ اینکه تو نمی‌خواهی بپذیری چرا؟ چون با پیش‌فرض آمدی و اوّل گفتی نه! نیامدم. برو هر وقت خواستی برای استفهام بیایی بلند شو بیا اینجا. پیش فرض! من وقت ندارم بیایم با پیش فرض تو حرف بزنم برو پی کارت.

ما در قبال مسائل واقع و حقیقی باید این‌طور باشیم نه اینکه برای خودمان پیش فرضی تعیین کنیم و بعد دیگر چه؟ همه را بخواهیم، زمین و زمان و دنیا را، هر کس بر علیه ما حرف زد، نه! این حرف ما را نمی‌فهمد این بیخود است این اصلًا طرفدار فلان است این چی چی است هر کی ما را قبول کرد هان؟ دیدید ما حرف درست می‌گوییم؟ ما فلان هستیم. اینکه نمی‌شود کار! آقا جان، این درست نمی‌شود.

یعنی صد سال مدعی باشیم اگر قرآن را در ماه رمضان از طرف بنده تضمین روز قیامت هم جواب می‌دهم صد دور قرآن را دوره کنیم فایده ندارد هیچ فایده ندارد تا این حال در ماست تا این حال پیش فرض داشتن و قبول نکردن ...

بله من قبول دارم شنیدن حقّ مشکل است آسان نیست این را ما قبول داریم ولی باید هر مشکلی را پذیرا شد آسان را قبول کردن که هنر نیست انسان خیلی از مسائل حقّ را که بر علیه اوست بپذیرد هنر کرده [است] اصلًا اسلام یعنی این، اصلًا سلوک یعنی همین، سلوک یعنی حلوا؟ خب هر مسیحی و یهودی هم سالکند سلوک یعنی همه‌اش پلو؟ خب

همه دیگر سالکند سلوک یعنی برخلاف هوای نفس حرکت کردن و نفس را در تعلّقاتش به آن نقاطی که او تعلّق دارد کوبیدن، این معنا معنای سلوک است و این آسان هم نیست، بله ما هم قبول داریم آسان هم نیست. این مسئله [است.]

امام سجّاد علیه‌السّلام، از کجا رفتیم به کجا، امام سجّاد علیه‌السّلام می‌فرماید که ما قابلیت برای استماع تو [را] نداریم.

یك وقت خدا حرف ما را می‌شنود خدا همه‌ی حرف‌ها را می‌شنود همه‌ی مطالب را خدا می‌شنود اگر نشنود که خدا نیست، در دعا حضرت می‌فرماید: یا مَن یسْمَعُ یعْلَمُ الْعَجیج بالْخلوَات[1] این صداهایی که از حیوانات ریز در میان درّه‌ها می‌آید که انسان سرش را باید بگذارد و ببیند که از این صدا چه آمد؟ از آن صدای سوسك چه آمد؟ از آن پرنده چه آمد؟ از آن حشره؟ تمام این‌ها را یك به یك او می‌شنود و بین این‌ها تمییز قائل می‌شود بین این‌ها فاصله قائل می‌شود، بین این‌ها، بین

[1] مصدر؟؟؟

تمام این‌ها، ما یك صدای عجّه می‌شنویم ولی جدا شدن این‌ها، تکه تکه هر کدام مربوط به کیست؟ این فقط کامپیوتر خداست که می‌آید و این‌ها را [از] هم جدا می‌کند این صداها را تجزیه می‌کند یکی یکی تجزیه می‌کند تمام این‌ها را خدا می‌شنود، از نظر شنیدن همه می‌شنود، ما باید این را بدانیم بد بگوییم می‌شنود خوب بگوییم می‌شنود مدح او را کنیم می‌شنود ذمّ او را کنیم می‌شنود.

شنیدن، این یک صفتی است که اختصاص به ذات پروردگار دارد به واسطه احاطه‌ی او بر همه‌ی موجودات و بر همه‌ی آثار وجودی موجودات، هم بر وجود آن‌ها هم بر آثار و علائم وجودی آن‌ها پروردگار متعال احاطه دارد به احاطه‌ی عِلّی یا به بعضی از تعبیرات ما فوقِ علّی این یک معناست. شنیدن است می‌شنود. خب یک وقتی می‌شنود و رَد می‌شود مثل اینکه فرض کنید ما یک صدایی می‌شنویم و رد می‌شویم یک وقتی نه خدای متعال می‌شنود و می‌ایستد آن ایستادن را می‌گویند استماع، خدا استماع می‌کند یعنی ترتیب اثر می‌دهد فقط

نمی‌شنود، ترتیب اثر دادن. کی خدا ترتیب اثر می‌دهد؟

استماع یعنی توجّه کردن و ببینیم این چه می‌گوید؟ کی خدا استماع می‌کند؟ وقتی که طلب داشته باشد. یک وقتی انسان از سر سیری می‌آید می‌گوید التماس دعا داریم، آدم دارد می‌رود حرم می‌گوید التماس دعا داریم، این نه! این سر سیری است این را استماع به آن نمی‌گویند این را می‌گویند سِماع، سمع، هر کس به آدم می‌رسد آدم می‌خواهد برود مکه، افراد، آقا التماس دعا داریم، آدم وارد مسجد می‌شود آقا التماس دعا، التماس دعا، می‌آید بیرون التماس دعا التماس دعا آقا روضه می‌خواند التماس دعا.

شب بیست و سوم ماه رمضان بود مرحوم آقا داشتند صحبت می‌کردند همین که موقع بِك یا اللَه و این‌ها رسید، همین توسّلات و این‌ها، یك‌دفعه از این طرف یك مشت آدم‌های بی‌ادب و بی‌تربیت شروع کردن حاج آقا التماس دعا، همه التماس دعا، یك‌دفعه آقا فرمودند ساکت! چه خبر است؟ مگر این‌ها برای چه

آمدند اینجا؟ التماس دعا التماس دعا چیست؟ آقا التماس دعا! همه دروغ است آقا! همه کشك است، فقط یك لقلقه‌ی لسان است التماس دعا التماس دعا. چه دروغ می‌گویی التماس دعا؟ تو یك قدم برای آن دعاهایت برداشتی حالا می‌گویی التماس دعا؟ کشك است آقا! گفتند مگر این‌ها برای چه اینجا آمدند التماس دعا التماس دعا؟ حال مجلس را خراب می‌کنند. همه‌ی این‌ها حالا نگوییم همه‌ی این‌ها شاید یك قدری اغراق باشد نود درصد این التماس دعاها همه بی‌خود است، هیچ گوشتان بدهکار این حرف‌ها نباشد.

التماس دعای جدّی، آن التماس دعایی است که طرف خودش پی قضیه را گرفته باشد بعد به آدم می‌گوید آقا التماس دعا داریم یعنی خودم دنبال قضیه هستم احتیاج به کمک دارم احتیاج به یاری دارم شما هم که می‌روید در آنجا بگو. آقا می‌روی آنجا زیر ناودان التماس دعا داریم آقا می‌روید آنجا ما را هم دعا کن آقا می‌روی آنجا دعا کن آنجا دعا کن، نه آقا هیچ کدامتان را دعا نمی‌کنیم بی‌خود معطّل نکن، چه دعایی؟ یا آدم می‌رود آنجا می‌گوید

خدا هر کس گفته التماس دعا حاجتش را بده دیگر، همین، بیش از [این نه!] امّا آن التماس دعایی که به جان بنشیند آن خواست و تعلّقی است که هیچ وقت هم از بین نمی‌رود باقی می‌ماند ما در التماس دعا به خدا گفتنمان دروغ می‌گویم، رودرواسی نداریم، دروغ داریم می‌گوییم، خدایا ما را به بهشت ببر خدایا ما را از این رذایل پاک کن خدایا اینجور کن! خودت چه‌کار کردی که حالا می‌گویی خدایا؟ منتظری که او بکند او هم نشسته سر جایش می‌گوید اینقدر بگو تا جانت درآید اینقدر بگو تا زبانت خشک شود تو چه کار کردی؟ تو دوتا قدم برداشتی؟ دوتا مجاهده کردی؟ دوتا مراقبه کردی؟ تو مراقبه‌ی در روز خودت را نداری آن‌وقت مرتّب می‌گویی التماس دعا! خدایا التماس دعا داریم خدایا ما را این‌طور کن! نه! این را می‌گویند چه؟ سمع، استماع خبری نیست استماع کجا است؟ استماع آنجایی است که خود بنده در مقام برآید و خود او در مقامِ طلب پای راسخ و ثابت داشته باشد آن‌وقت در آن صورت، استماع از ناحیه‌ی او هم تعلّق می‌گیرد می‌گوید هان؟

چه خبر است؟ چیست؟ داد و بی‌دادت چیست؟ حرفت چیست؟ بیا بنشین ببینیم چه می‌خواهی بگویی و الّا همین‌طوری آدم بنشیند از روی لقلقه‌ی لسان، خدایا ما را بیامرز، خدایا به ما توفیق بده خدایا نفس اماره را از ما بگیر خدا، خدا می‌گوید اینقدر بمان سر کار تا اینکه وقتت تمام بشود و عمرت هم دیگر در اینجا بسر آید آن‌وقت آنجا می‌زنیم توی سرمان یا لَیتَ بَینِي وَ بَینَك بُعْدَ الْمَشْرِقَینِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ[1] ای کاش بین خود و بین آن آرزوها و آن اعمال و آنچه را که داشتیم ای کاش فاصله‌ی بین مغرب و مشرق بود و بئس القرین، ول نمی‌کنند این‌ها ما را، این‌ها همراه ما هستند نمی‌تواند انسان از این‌ها فاصله بگیرد. این استماع در هنگام طلب ظهور پیدا می‌کند، استماع از ناحیه‌ی پروردگار.

امام سجّاد علیه‌السّلام می‌فرماید این طلب من و این‌ها، این موجب استماع از ناحیه‌ی تو نیست یعنی گرچه من طلب کردم ولی دلیل نمی‌شود که تو بیایی و استماع کنی چون من طلب کردم، تو هم باید بیایی!

---

[1] سوره زخرف (٤٣) آیه ٣٨.

نه! همان‌طوری که عرض شد ما هیچ منّتی را بر گردن خدا نداریم چرا هیچ منّتی را نداریم بر گردن خدا؟ به جهت اینکه هر عمل خیری که از ما سر می‌زند و هر نیت پاک و خالصی که از ما تراوش می‌کند اصل و حقیقتش از آن منبع نازل شده است پس بنابراین آیا می‌شود بر کسی منّتی گذاشت از چیزی که مربوط به خود اوست؟ فرض کنید که من به شما پول می‌دهم، آقا این صد تومان را بگیرید بعد شما فرض کنید بروید من باب مثال به فقیر بدهید یا اینکه یک کیلو انگور بخرید یک کیلو سیب بخرید بیاورید برای ما، بعد بیایید سر ما منّت بگذارید آقا من یک کیلو سیب خریدم برای شما، خب پولش را از خود من گرفتی یک خادمی فرض کنید پول بگیرد از صاحب خانه، بعد بلند شود برود یک مقداری جنس بخرد بیاورد بعد بیاید منّت بگذارد ما این‌ها را برای شما خریدم، پول را از خود صاحب خانه گرفتی پولی که از صاحب خانه می‌گیرند که دیگر منّت ندارد.

هر عمل خیری که از ما سر می‌زند اصل و

ریشه‌اش به لطف و عنایت و خواست او برمی‌گردد آن‌وقت ما بیاییم یک عملی را انجام بدهیم عمل خیر را طلب خیر را، کار نیکو را، بعد بیاییم سر خدا منّت بگذاریم خدایا بلند شدیم برایت دو رکعت نماز خواندیم خدایا برایت روزه گرفتیم خدایا نیتمان را در این مسئله پاک کردیم خدایا در اینجا قدمی برداشتیم، خدا می‌گوید این را که به تو داد؟ این را من به تو دادم اگر من نمی‌دادم تو در حریم شیطان بودی حالا داری منّت سر من می‌گذاری؟ پس ما برای امر خیر و برای کار خودمان نباید توقّع داشته باشیم که خدا هم بیاید حالا خدا خودش می‌آید روی بزرگیش روی کرامتش و روی عزّتش و جلالش، آن یک مطلب دیگری است ما توقّع نباید بکنیم می‌خواهد بیاید می‌خواهد نیاید.

به فرموده و کلام حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السّلام که ایشان عرضه می‌دارد: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُك وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّك أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ[1] اگر این‌ها را عذاب کنی این‌ها بندگان تو هستند حقی

[1] سوره مائده (۵) آیه ۱۱۸.

بر گردن آن‌ها نداری اگر هم آن‌ها را ببخشی خب بخشنده تو هستی و اختصاص به ذات تو دارد.

پس ما در مقام اطاعت مبادا یک وقتی این‌طور گمان کنیم ها! مبادا این‌طور ذکر بگوییم که حالا که داریم ذکر می‌گوییم توقّع داشته باشیم پس خدا هم باید به ما یک عنایتی بکند بارها من این را گفتم که در ما همیشه باید مسأله‌ی نیاز باشد و در او همیشه باید مسأله‌ی ناز باشد نباید بگویم حالا ما بلند شدیم نماز خواندیم پس بنابراین چرا اینجا کارمان پیچ خورد؟

این به او چه ربطی دارد؟ این پیچ شاید خوب است نباید بگوییم حالا که ما حالی داریم هوایی داریم مراقبه‌ای داریم عبادتی داریم پس چرا آنجای قضیه گیر است؟ عجب! این حال و هوا و مراقبه برای باز شدن آن گیرها دارد انجام می‌شود یا نه؟ پرونده‌ی هر کدام از این‌ها جداست هر کدام سیر خودش را دارد طی می‌کند گیر داشته باشیم یا نداشته باشیم پیچ داشته باشیم یا نداشته باشیم در وسعت باشیم یا نباشیم انسان باید برای خودش و نیاز

خودش و مسأله‌ی وجودی خودش تلاش کند.

آن شخصی که دچار ناراحتی بدخیم و خطرناک شده اگر بیایند به او بگویند که آقا فلان مزرعه‌ی تو محصول نداده فکر اصلًا نمی‌کند می‌گوید من خودم دارم از دست می‌روم مزرعه‌ام محصول نداده شما دارید راجع به مزرعه‌ی من حرف می‌زنید؟ شما می‌گویید محصول کارخانه‌ی من فروشش کم بوده؟ فلان موتور خراب شده؟ فلان زمین خشکسالی شده؟ فلان جا اینجور شده؟ من خودم الآن دارم از بین می‌روم دارد از کارخانه‌ی من می‌گوید! نمی‌خندد؟ وجود ما در این دنیا مال همین است برای این است، این وجود، این نفس، چه دردی دارد؟ چه دوایی دارد؟ چه نقصی دارد؟ چه کمالی دارد؟ چه سیری دارد و چه تربیتی دارد؟ آن‌وقت ما این را وِل کردیم دنبال مزرعه و دنبال موتور کارخانه و دنبال فلان و ....، داریم به آن مسائل می‌پردازیم به آن‌ها داریم توجّه می‌کنیم.

پس عبادت ما، راز و نیاز ما قرآن ما مراقبه‌ی ما، مالِ چیست؟ مال این است که این وجود به کمال برسد یا مال اینکه مزرعه آب پیدا بکند؟ مال این

است که این وجود درست بشود یا باغ میوه‌اش بفروش برسد؟ مال این است که این نفس از انانیت و تعلّقات به این دنیا بیرون بیاید یا اینکه موتور کارخانه به راه بیافتد و جنس‌ها درست بشود؟ مال کدام است؟ خیلی گم کردیم راه را و خیلی به بیراهه زدیم از خود غفلت کردیم و به غیر خود پرداختیم از خود، که اکسیر حیات همان نفس وجود خود است غافل شدیم و به خَر مهره و خَزَف دست یازیدیم این مال چیست؟ این مال غفلت است پرده‌ی غفلت است.

اینجاست که ما به نکته‌ی امام سجّاد می‌رسیم که وقتی حضرت می‌فرماید، وقدْ قَصْدَتُ اليك بطلبتی، منظور از طلب چیست؟ وقت می‌رسد بگوییم یا نه؟ حضرت که می‌فرماید من تو را طلب کردم چه منظور حضرت بوده از این طلب؟ من طلب کردم تو را که بدنم را صحیح کنی؟ مزرعه‌ی مرا آباد کنی؟ خانه‌ی مرا آباد کنی؟ بر زن و فرزندانم بیافزایی؟ بر مال و شوکتم اضافه کنی؟ بر ریاست و مرید و این‌ها هر روز افزون نمایی؟ این است؟ یا آن طلبی که امام سجّاد

می‌فرماید آن طلب چیز دیگر است؟ حاجتی که حضرت می‌فرماید وتَوَجَّهْتُ الَیك بحاجَتی آن حاجت ماورای این مسائل است و استغاثه برای چیست؟ وجَعَلتُ بِك اسْتغاثَتتی من استغاثه .... حضرت سجّاد می‌آید استغاثه کند برای مال دنیا؟ حیف! حضرت سجّاد می‌آید استغاثه کند برای امور دنیا؟ استغاثه باید آن‌هایی بکنند که سر در لاك خود فرو بردند و غیر از دنیا و اعتباریات و بگیر و ببند و مال و ریاست و شهرت، هیچ چیز حالیشان نیست این‌ها باید بیایند استغاثه کنند و دریوزگی را به درگاه دریوزگان ببرند مانند خود. امام سجاد از این استغاثه چه چیزی را اراده می‌کند و مراد او چیست؟ و از طلب حاجت همان را که به خودش برمی‌گردد به ذات خودش برمی‌گردد همان را که به آن مسئله‌ی وجودی خودش برمی‌گردد، جدای از مطالب دیگر، جدای از چیزهای دیگر جدای از حاجات دیگر جدای از .... گرچه داریم همه چیز را باید از خدا خواست خطاب رسید از جانب پروردگار به حضرت موسی علیه‌السّلام که نمك طعام خودت را

هم باید از من بخواهی امّا این عین همان حاجت، استغاثه مربوط به خود است فرقی نمی‌کند کسی که توجّه می‌کند به سوی او دیگر غیر از او را نباید ببیند دیگر غیر او را نباید ببیند.

یک شب یک شخصی ما در همان منزل سابق بودیم از این مسائل خب برای همه اتّفاق می‌افتد یک شخصی از افراد تلفن کرد آقا فلان قضیه پیدا شده اتّفاق افتاده مشکلی است نیاز به یک مسئله‌ای است و این‌ها و چون قرار بوده در یک مورد یک مساعدتی بشود من به ایشان قول مساعد دادم بسیار خب شما فردا این را مثلًا در نظر داشته باشید این مسئله انجام خواهد شد وقتی که تلفن قطع شد من گفتم به چه دلیلی و به چه حجّتی تو به این قول مساعد دادی؟ بر اساس اینکه او این کار را کرد اگر آمد و این انجام نشد تو چه می‌کنی؟ گفتم عجب! چه اشتباهی کردیم گفتیم خدایا ما توبه می‌کنیم ما بی‌خود کردیم برداشتیم به آن گفتیم فلان! آقا فردا سر موعد شد آن شخصی که قرار بود این کار را انجام بدهد نیآمد نیامد نیامد تا الآن هم نیامده، سر وقت یک مرتبه ما

دیدیم آقا در زدند، در زدند یک‌دفعه دیدیم یک شخصی آمده از افرادی که خیلی سال ..... سلام علیکم، آقا این فلان مبلغ بوده ما به پدر شما بدهکار بودیم بفرمایید شما بگیرید، دیدم عین همان مقداری است که من دیشب به او گفتم بیا بگیر، التفات می‌کنید، این چیست قضیه؟ این ربط را در عالم نشان نمی‌دهد؟ من همان‌جا در بسته گذاشتم روی تاقچه، تا آمد گفتم بفرمایید یک قِران کم و زیاد نیست یک ریال حتی.

چرا ما باید اعتماد کنیم به همین مقدار حتی در امر خیر؟ یک امر خیر بود دیگر، اینکه دیگر چیز نبود. خدا می‌گوید هان! تو داری در همین امر به غیر من اعتماد می‌کنی؟ خیلی خب تا همین الآن هم که با شما صحبت می‌کنم نیامده، همان که به ما قول داده، قول‌های اکید حتماً حتماً صددرصد فلان یک‌دفعه از یک جا دیگر و برای همه هم اتّفاق می‌افتد فقط به من؛ لذا می‌گوید: نمک غذایت را هم از من بخواه نه از کسی غیر از من، نمک غذایت را

هم فقط از من بخواه.[1] من می‌توانم درست کنم اما اگر از کسی دیگر بخواهی می‌پیچانمت، می‌پیچانم! بالا و پایین و چی؟ نخواهد شد این مسئله درست است این مسئله واقعیت دارد.

در یک بیان کلّی این مطلب درست است که انسان حاجت را باید از او بخواهد طلب را باید از او بخواهد بعد هرچه برایش مقدّر می‌کند خیر است امّا بعضی از طلب‌ها هست آن‌ها طلب، طلبِ اختصاصی است.

إن‌شاءاللَه برای خیال می‌کنم شب دیگر خسته شدید؟ إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند متعال چشمان ما را بینا و قلب ما را هوشیار و لطف و عنایت خودش را به ما مستدام بدارد.

---

[1] **الجواهر السنية فی الأحاديث القدسية (كليات حديث قدسی)، ص ١٤٦**: يَا مُوسىَ سَلْنِی كُلَّ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى عَلَفَ شَاتِكَ وَ مِلْحَ عَجِينِك؛ **ای موسی، هر چیزی که بدان نیازمندی را فقط از من بخواه! حتی علف گوسفندان و نمک خمیرت را از من.**

اللَهم صل على محمد و آل محمد